

گزارش روزنامه اعتماد از یک اعتصاب کارگری کارگران چیت سازی بهشهر در اعتصاب غذا

• در طول چند ساعت بازدید خبرنگار روزنامه اعتماد از کارخانه، چندین نفر از کارگران اعتصابی بر اثر ناراحتی های ناشی از اعتصاب غذا به بیمارستان منتقل شدند

پنجشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۸۱ - ۵ ژوئن ۲۰۰۲

چیت سازی بهشهر با نزدیک به ۱۸۰۰ نفر کارگر سالهاست متولای ندارد و عملاً تعطیل است. متعاقب اعتصابات پی در پی (فروردین ماه) اکنون تعدادی از کارگرانش در اعتصاب غذا بسر می‌برند، گزارشی که در پی می‌آید نگاهی دارد به از روزی که (۸۲/۲۳) کارگران چیت سازی بهشهر به دلیل عملی نشدن وعده و وعیدهای مکرر چندین ساله مسوولان از فرط ناچاری دست به اعتصاب غذا زده‌اند. این چندمین بار است که به محل کارخانه رفته‌ام. ولی این بار اوضاع رقت‌انگیز تر از دفعات پیش است. کارگران اعتصابی بشدت عصبی شده‌اند. بعضی‌ها از شدت ضعف بدنشان آشکارا می‌لرزند بعضی دیگر در حاشیه بتونی باغچه وسط محوطه ورودی اصلی نشسته و سر بر زانو گذارده‌اند حتی نای صحبت هم برایشان نمانده است. در همان زمان کوتاه که سر از زانو برمی‌دارند می‌توانی فریاد خفته درونشان را از چهره رنگ پریده‌شان دریایی. آقای «فرنگی» همچون روزها و هفته‌های قبل در حال آرایه گزارش خود از پیگیری کار (او رابط کارگران و دوایر دولتی و مسوولان است) به کارگرانی که دورش حلقه وار نشسته‌اند، است.

در حین صحبت یکی از کارگران اعتصابی با صورت به رنگ گچ و کف بر لب از عمق درونش فریاد برمی‌آورد: دیگر طاقتی برای مان نمانده، حرف، حرف، حرف، آخه چقدر باید حرف‌هایی را که هیچ عملی تاکنون پشت آن نبوده است بشنویم.

کارگری آن طرف تر او را به خوبشنداری و صبر و آرامش دعوت می‌کند. اما او قانع نمی‌شود و با فریاد ادامه می‌دهد: الان یک هفته است. اینجا عملاً با اعتصاب غذا دست به خودکشی زده‌ایم از خانه و خانواده‌هایمان هیچگونه خبری نداریم. نمی‌دانیم چه بر سر زن و فرزندانمان آمده و می‌آید. آیا ما از فلسطینی و عراقی هم کم‌تریم؟ یک نفر تاکنون نیامده بگوید دردتان چیست، کارگران دیگر هم حرف‌های این کارگر را فریاد گونه تاکید و تکرار می‌کنند. کارگر معترض به وضع پیش آمده، از فرط ضعف از پشت به زمین می‌افتد و از حال می‌رود. چند نفری او را بر سر دست بلند کرده و به سمت در اصلی کارخانه می‌برند تا به بیمارستان برسانند.

لحظه‌ی نمی‌گذرد که کارگر دیگری حالش دگرگون می‌شود. چند نفر دیگر که خود نیز چندان حال مساعدی نداشتند او را بر روی دست به طرف در اصلی بردند تا به بیمارستان انتقالش دهند. دیگر جمع نشسته کارگران به هم ریخته است. هر کدام سراسیمه به سوی می‌دوند. اعصاب و روانشان بشدت بهم ریخته است. مانده‌ام چه ببرسم که کاغذ و قلم را برای تصویر آن لحظات دردناک نیست. تنی چند از کارگران گردم حلقه زده‌اند. کمی آنطرف تر کارگری با فریاد می‌گوید: اگر خواسته‌امان عملی شد که شد، اگر نشد سوت کارخانه را ممتد به صدا درخواهیم آورد. دیگران هم گفته‌های کارگر مذکور را تایید می‌کنند.

یکی از چند کارگری که دورم ایستاده‌اند خود را اینچنین معرفی می‌کند علی طهماسبی هستم، ۷ سال سابقه کار دارم. جانباز ۱۰ درصد هستم با خدمت داوطلبانه سربازی و بسیجی. ۳۰ ماه در جبهه‌ها برای حفظ ناموس و آب و خاکمان جنگیدیم. از تاریخ ۸۲/۲۳ تا حالا (۸۲/۳۰) برای احقاق حقوق پایمال شده‌مان دست به اعتصاب غذا زده‌ام اما تا این لحظه هیچ مسوول و مرجع قانونی که دم از مردمسالاری می‌زنند و می‌گویند ما عدالت علی (ع) را پیاده می‌کنیم و پیرو راه ائمه اطهار (ع) هستیم هیچ خبری از ما نگرفته و نمی‌گیرند! بنده دو فرزند دارم و مستاجر هستم. نمی‌دانم برای زن و بچه‌هام طی این یک هفته که در حال اعتصاب غذا بسر می‌برم چه وضعی پیش آمده و حال و روزشان چگونه است؟ (در اینجا بغضش بشدت می‌ترکد و اشکش جاری می‌شود تمام پهنه صورت را اشک فرا می‌گیرد) با گریه می‌گوید: پانزده سالم بود برای دفاع از اسلام و وطن پا به جبهه گذاردم و حال این سزای من و زن و بچه‌هایم است. (گریه امانش را می‌برد، نمی‌تواند چیزی بر زبان بیاورد)

دقایقی می‌گذرد. نمی‌دانم چه کنم؟ حال خودم را نیز نمی‌فهمم. سکوت همه جا را فرا گرفته است. کارگران با آخرین رمق‌هایشان گوش خوابانده‌اند و درونشان پر از غوغاست. هوا در حال تاریک شدن است. گذشته و آینده‌شان همچون لحظاتی که در تاریکی فرو می‌رود به تیرگی و تاریکی فرو رفته است. گویی ذهن‌هایشان را در پی یافتن کور سویی از امید و روشنایی می‌کاوند.

طهماسبی حالا که کمی آرام گرفته است می‌گوید: ما تاکنون فدای باندبازی‌های گروه‌های چپ و راست شده‌ایم ما در میان دو لبه نیز و برنده هیچی در حال تکه تکه شدن هستیم. تکه تکه‌هایمان را هم رها نمی‌کنند. به هم پاسکاری می‌کنند. بار دیگر از شدت گریه نمی‌تواند حرف بزند.

حسن سیف‌زاده نیز که نزدیکم ایستاده است و سخنان همکارش را اینگونه تکمیل می‌کند: از تاریخ ۸۲/۲۳ در حالی که در اعتصاب غذا بسر می‌بردم در تاریخ (۸۲/۲۷) به علت خونریزی شدید داخلی

از هوش رفته و مرا به بیمارستان انتقال دادند. به علت عدم توانایی مالی برای پرداخت هزینه‌های بیمارستانی امروز (82\2\30) از بیمارستان خارج شدم و هزینه‌های چند روز بستری شدنم را از فروش بخشی از جهیزیه دخترم تامین کردم. در حال حاضر از داروهای تجویزی پزشک معالجم استفاده می‌کنم. زن و بچه‌هایم به دلیل ناتوانی از پرداخت اجاره هم‌اکنون در انبار باشگاه خواهران کارخانه بسر می‌برند. گذشته و آینده تیره و تارمان را چه کسی پاسخگوست؟ در سال خدمت، مسوؤلان کمر به خدمت چه کسانی بسته‌اند که ما از آن سر در نمی‌آوریم؟

محمد رضا رضانی کارگر دیگری است که درد دلش را می‌گشاید: «27 سال سابقه کار در چیت‌سازی بهشهر را دارم. سالهاست که کارخانه تعطیل است و حقوق‌مان را پرداخت نکرده‌اند. اکنون فاقد مسکن هستیم و در خانه سازمانی بدون هیچ‌گونه امکانات اولیه رفاهی زندگی می‌کنیم. 6 سر عایله دارم. یکی از فرزندانم که در سال سوم رشته علوم سیاسی در تهران تحصیل می‌کرد به علت عجز از پرداختن هزینه‌های تحصیلی مجبور به انصراف شده است. از 82\2\27 برای رسیدن به حق و حقوق کامل خود دست به اعتصاب غذا زده‌ام و تا به خواسته‌هایم نرسد دست از اعتصاب غذا نخواهم کشید. حتی اگر در این راه کشته شوم. تا این لحظه مسوؤلان هیچ‌نوع عکس‌العملی در قبال اعتصاب غذایی ما نشان نداده‌اند.» حرفهایش را نیمه‌تمام می‌گذارد و می‌رود.

یکی دیگر از کارگران که خود را کاطمی معرفی می‌کند، می‌گوید: «جانابز 25 درصد هستیم، با 30 درصد از کارافتادگی، مدت 23 سال سابقه کار در چیت‌سازی بهشهر را دارم. خودم و زن و سه فرزندم در یک خانه سازمانی فاقد امکانات اولیه زندگی بسر می‌بریم. 42 ماه سابقه خدمت در جبهه‌ها را دارم. با شروع جنگ (سال 59) بطور متناوب در جبهه‌های جنگ حضور فعال داشتم. از 82\2\23) به دلیل احقاق حقوق پایمال شده چندین‌ساله‌ام دست به اعتصاب غذا زده‌ام. اکنون در وضعیت بسیار بد جسمی بسر می‌برم در ابتدای اعتصاب غذا به همه مراکز مسوؤل اعلام کرده‌ایم. حتی خواسته‌های ابتدایی‌مان را که استقرار پزشک و آمبولانس و حداقل خدمات بهداشتی و مراقبتی پزشکی بود، عملی نکرده‌اند. هیچ‌کس حتی نیامده تا به درد دل‌مان گوش دهد! از نظر اینجانب که در جبهه برای اسلام خدمت کرده و بسیجی‌ام ثابت شده که هیچ‌کدام از مسوؤلان ارزشی برای اینجانب و امثال اینجانب قابل نبوده و نیستند! به این نتیجه رسیده‌ام که به گفته امام راحل اینان همه ناهلان و نامحرمان این انقلابند و به گفته رهبر معظم نامردانی به انقلاب هستند.»

در همین هنگام از نمازخانه خبر آوردند کارگری که چند لحظه پیش حرفهایش را ناتمام گذاشته بود (محمد رضا رضانی) حالش بشدت وخیم شده است. به سوی نمازخانه می‌روم. آمبولانس فوریت‌های پزشکی (115) به علت نزدیکی بیمارستان امام تا محل کارخانه هم از راه رسید. کارگر مذکور را که گویا قلبش دچار ناراحتی شده را در درون آمبولانس می‌گذارند. این چندمین نفر است که در این مدت کوتاه حضورم در محل کارخانه حالش به وخامت گذاشته است. انگار دیگر گوش شنوا و چشم بینایی در این سوی وطن باقی نمانده است و قلم ناتوان. جای دوربین‌های گرانقیمت ماهواره‌یی خبرگزاری‌های تاق و جفت جهان خالی است. در این لحظه یکی از کارگران با فریاد گفت: «در این مدت بحران چندین ساله آن شبکه‌های متعدد سراسری و استانی کجایند که هیچ‌گونه خبری از این همه انسان و خانواده‌هایشان که در حال مرگ تدریجی‌اند تهیه و پخش نمی‌کنند و هیچ روزنامه و خبرگزاری‌یی خبری موثق از ما منتشر نکرده و نمی‌کند» و خطاب به من می‌گوید: «آیا در ایران تنها شما یید که خبر تهیه می‌کنید آیا ما ارزش نداریم.»

دیگر هوا کاملاً تاریک شده است که کارگر دیگری می‌خواهد سر صحبت را با من باز کند که به اتفاق وی و دیگر کارگران به سمت اتاق نگهبانی (در ورودی) که دارای روشنایی است، می‌روم. خود را رجبعلی باقرپور معروف به «باخلان» معرفی می‌کند و می‌گوید: «الان در اعتصاب غذا بسر می‌برم. وضعیت جسمی ام همانطور که می‌بینی بسیار نامساعد است. تاکنون چند نفرمان را در بیمارستان بستری کرده‌اند. که همگی از جانبازان جبهه و جنگ هستند. کارگر دیگری به نام رجایی که او هم در اعتصاب غذا شرکت دارد، می‌گوید: آقایان شورای شهر که میلیون‌ها تومان خرج تبلیغات کرده‌اند و اکنون در محل شورا استقرار پیدا کرده‌اند در این مدتی که ما در اعتصاب غذا بسر می‌بریم به عنوان نخستین نهادی که باید در ارتباط با مشکل شهروندان باشد تاکنون هیچ بازدیدی از محل کارخانه به عمل نیاورده‌اند و هیچ اقدامی در این راستا (احقاق حقوق پایمال‌شده‌مان) انجام نداده‌اند. صادق دادمهر